شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال شانزدهم
۱۴ مهر ۱۴۰۳
۱ ربیع الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۲۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۵٪ | ۱۳° ↓ ۲۳° ↑

صبح ۱۷ | ظهر ۲۳ | عصر ۲۰ | شب ۱۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۹:۴۸ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۵۲
غروب آفتاب ۱۷:۰۹:۰۷ | اذان صبح فردا ۰۴:۰۷:۲۷
اذان مغرب ۱۷:۲۷:۲۲ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۱:۱۸

روایت روز

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

خورشید را دیدیم، درست وسط رسالت

روایتی از یک جمعه باشکوه در خیابان های اطراف مصلای تهران

عکس: Khamenei.ir

صبح رفتم دنبال مهدی که با هم برویم صبحانه ای پرو پیمان بزنیم پیش عموناصر و برویم نماز جمعه، لقمه آخر املت را که مهدی کشید کف تابه و آن روغن سرخ را جمع کرد و چپاند گوشه لپش تلفنش زنگ خورد، همسرش بود، گفت که فاطمه دخترش از خواب بیدار شده، تب شدید دارد و لرز، فقط بگو سوئیچ را کجا گذاشتی خودم ببرمش، مهدی گفت: خودم می آیم. نوشابه را نصفه سر کشیدیم و مهدی را رساندم دم خانه. خیالم این بود که با ماشین می روم یک گوشه ای اطراف مصلی پارک می کنم و نماز و یا علی از تو مدد، برمی گردم ناهار خانه ام. نشان را باز کردم نگاهی به ترافیک بیندازم، زرد و قرمز و این ها که هیچ سرخ جگری بود، ریسک نکردم، رفتم بولوار میرداماد و گفتم دو ایستگاه را با مترو می روم و این جوری ترافیک را دور می زنم، توی میرداماد هم جا نبود، یک کارواش باز پیدا کردم، سوئیچ را گذاشتم و گفتم دوساعت دیگر عروسکش کن آمدم،

پله های مترو را که پایین رفتم، صدای هوووم مرگ بر اسرائیل توی تونل موج می زد، مترو را رایگان کرده بودند، توی قطار هم رسم قشنگ جمال محمدمصطفی صلوات و تعجبل در فرج، صلوات و سلامتی حضرت صاحب الزمان (عج) صلوات به راه بود، سه ایستگاه مترو را صلوات فرستادیم و رسیدیم مترو مصلی، ازدحام حیرت آور بود، فکر نمی کردم این ساعت که چهل دقیقه تا اذان بیشتر نمانده هنوز هم مردم بیایند، مترو مصلی دم کرده بود، عرق می ریختیم، پله برقی ها را خاموش کرده بودند، طفلکی پلیس ها بلندگوی سبزی فروشی به دست، مردم را راهنمایی می کردند، وسطش هم ماشاءا... حزب ا... می گفتند و مردم جواب می دادند، توی مترو هم بساط صلوات و شعار به راه بود، مادری دو پسر بچه قد و نیم قد چپ و راستش و یک تربچه خانم سه چهارساله هم در بغلش داشت پله ها را بالا می رفت، پا گرد آخری معلوم بود نفسش بریده، به زن گفتم: آبجی اگر دخترتان غریبی نمی کند بدید من بیارمش. زن من را شناخت و دخترک را بغلم داد، با سارا خانم بیست تایی پله را بالا رفتیم و بعد دادمش در آغوش مادرش، یک خط پله دیگر مانده بود که مدیر ایستگاه زرنگی کرد، رادیو را روشن کرد و سخنرانی ای که شروع شده بود را از بلندگوهای ایستگاه زنده پخش می کرد، همین مردمی که ۱۰ ثانیه پیش حیدر حیدر می گفتند حالا سکوت محض بودند، یک نفر بنده خدا موقعیت نشناخت و داد زد: این همه لشکر آمده و یکهو همه بی هماهنگی از قبل با هم گفتند هیپیسیسس، و طفلی لال شد. خورشید را دوباره دیدیم، کف رسالت، ما برای بار هزارم وسط رسالت بودیم، رسالتی غرق در مردم، از در مصلی نمی شد رفت تو... صدای بلندگوها نمی رسید، اتوبوس های شرکت واحد رادیوهایشان را روشن کرده بودند و مردم از آن می شنیدند. هزار رنگ سجاده کف اتوبان رسالت پهن بود. همان جور که هزار سلیقه دارند این مردم. مردم برای ایران آمده بودند، آمده بودند که به مقتدایشان بابت از دست دادن رفیقش سرسلامتی بدهند، پسرکی آرپی جی پلاستیکی به دست روی پای بابایش نشسته بود. گفتم: اسمت چیه؟ گفت: صادق، گفتم: بزرگ شدی می خوای پلیس شی؟ گفت: نه! گفتم: هان پس؟ گفت: «می خوام سدحسن نصلولا بشم.» دلم براش ضعف رفت.

پدر خوب حرف زد و به گمانم هشتگ صحبت هایشان این بود، «نه شتابزده عمل می کنیم نه تعلل می کنیم...» این جمله خیلی از گمانه زنی ها را شست و برد.

کف اتوبان رسالت نماز خواندیم، با کیلومترها فاصله از پیشنماز زمان، کف اتوبان رسالت قول دادیم ما هزار لیتر خون خودمان و فرزندانمان را می دهیم، ولی یک قاشق یکبارمصرف از خاک این مملکت را نمی گذاریم اجنبی در جیبش بریزد و ببرد.

نماز را خواندیم و در قنوتش از خدا خواستم رقص این پرچم مدام باشد و این بیرق به دست صاحبش برسد. عزا گرفته بودم چطوری برگردم، لاتی دنده عقب نداشت. خدا هم حواسش به همه هست به تنبل ها بیشتر، حسام از پشت زد روی شانه ام، گفت: با چی اومدی؟ گفتم: ماشینم مترو میرداماده. گفت: من موتور دارم بریم؟ خدا خیرش بده، رفتم کارواش ماشین را تحویل گرفتم، یک عکس سیدحسن که لای درختی بود را برداشته بودم. کارگر کارواش گفت: نمیدی به من؟ تقدیمش کردم. راه افتاده بودم سمت منزل که از شهرآرا زنگ زدند و گفتند روایتت را برسان دیر شده و صفحه دارد می رود، دیدم چاره ای نیست. الان نشستم توی ماشین تروتمیز با بوی معطرکننده نسکافه زیرکولر روشن و یاد داشت را به اینجا می رسانم. دو نقطه می گذارم و در پایانش می نویسم، اگر زنده باشم، سی سال دیگر که نوه هایم دارند کتاب تاریخ می خوانند و می رسند به این نماز، من تک سرفه ای می کنم و می گویم: من هم در این نماز بودم، کف رسالت، تازه همان سال یک چند خطی هم در روزنامه شهرآرای مشهد نوشتم، روزنامه خوبی بود. نمی دانم الان هست؟ بعد نوه ام جست وجو می کند و می گوید: بله بابا جان هست. البته الان کشوری شده، می گویم: توی قسمت جست وجویش بزن، درست وسط رسالت.

اول شخص

آتیلا زندگی را بلد بود چون غذای بدمزه را تشخیص می داد

یادی از آتیلا پسیانی به بهانه اولین سالگرد درگذشتش

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

بعد از «طلسم»، سر فیلم برداری «کشتی آنجلیکا» بود که ایده کارگردانی نمایشنامه «آژاکس» حسابی قلقلکش می داد. می خواست متن سوفوکل را با تکنیک تعزیه ایرانی کارگردانی کند. بعد از فیلم برداری افتاد پی تولیدکار و بعد از اجراهای موفق در چارسوی تهران، جدی جدی عزم کرد به کارگردانی تئاتر. دو سال بعد از «آژاکس» فکر تأسیس یک گروه نمایش حرفه ای افتاد به سرش. آن سال، یعنی سال ۱۳۶۸ آتیلا و فاطمه نقوی، ستاره را داشتند و خسرو هم تازه به دنیا آمده بود. همسرش پیش از این ها، هم پای او بازیگری می کرد و حالا دلشان می خواست تیم خودشان را داشته باشند. تیمی با رویکردی آوانگارد و انگیزه ای بسیار که بنا داشت تحولی جدی در ساختار تئاتر ایران ایجاد کند. پای صحبتش که می نشستی صحبت از تئاتر تجربی بود. هرچه در سال های فعالیتش درکارگاه نمایش آموخته بود با خودش آورده بود توی گروه تئاتر «بازی» و بیشتر از هرکسی می دانست این تیم جمع وجور به زودی تبدیل به یک مجموعه مؤثر در حوزه بازیگری و نمایشنامه نویسی و کارگردانی خواهد شد. شاید بعد از حضور در «مسافران» بیضایی بودکه پسیانی، اعتمادبه نفس دوباره ای گرفت. این، اولین تجربه مشترک او در سینما با حضور مادرش بود. همان روزی که بهرام بیضایی، آتیلا پسیانی را کنار کشید و از بازی مادرش انتقادکرد، مسیر حرفه ای او تغییر جهت داد. بیضایی اعتقاد داشت اشک های جمیله شیخی خیلی زودتر از آنچه که باید پایین می چکد و متناسب با شخصیت پردازی این کاراکتر، نیاز به کنترل حس بیشتری دارد. از آتیلا خواست تا با مادرش تمرین کند. بعد از تمرینات و تغییرات اعمال شده، نتیجه چنان رضایت بخش بود که بازیگردانی باقی بازیگرها جز چهارنقش را به او سپرد. آن روزها چیزی به نام بازیگردان در تیتراژ آثار سینمایی وجود نداشت. این اولین باری بودکه کسی در سمت «دستیارکارگردان در امور بازیگری» فعالیت می کرد.

آتیلا حالا از اعتمادی که به او شده بود، جان تازه ای گرفته بود و داشت رفته رفته یقین می کرد سال ها ممارست در صحنه نمایش، حالا به ثمر نشسته و چیزی در چنته داردکه به پشتوانه آن می تواند تحول تازه ای در فضای بازیگری کشور ایجادکند. گروه تئاتر «بازی»، از دل اعتماد بیضایی به پشتکار بی وقفه آتیلا پسیانی شکل گرفت و خیلی زود به بار نشست. بعد از آن یک پایش روی صحنه تئاتر بود و پای دیگرش برابر دوربین کارگردانانی که با وسواس انتخابشان می کرد. او موفقیت هایش را مدیون بازی هایی بود که هرگز قبولشان نکرد. شاید برای همین نقش های مکمل مؤثر را به رُل های اصلی تکراری و بی چالش ترجیح می داد. گاهی نقبی به کمدی می زد و گاهی آن چنان نقش بدمن های سینما را به اندازه بازی می‌کردکه تعریف تازه ای از خشونت و جدیت و کنترل حس در بازیگری برابر دوربین ارائه می داد. مگر می شد میشل گنج بخش را در «روز شیطان» فراموش کرد؟ آن تبهکار مرموز خون سردی که بیش از بیان، با چشم هایش بازی می‌کرد. یا آن عشق هیستریک اضطراب آورش در نقش مجید شهلای «آب و آتش» را وقتی به مرز جنون و دیوانگی می رسید. او همان جعفر شریف و ساده و دوست داشتنی «زیر تیغ» بود که نقش کوتاهش در داستان، کشش بسیاری در دنبال کردن ماجرا داشت. آتیلای «چاردیواری» در قالب جعفر شیرین زبان آذری همان اندازه به دل ها می نشست که در قامت پلیس سریال «دیوار»، باورپذیر و به یادماندنی بود. صابر ابر یک بار توی صفحه شخصی اش در فضای مجازی آتیلا پسیانی را چنین تعریف کرد: «آتیلا مردی که بازی می‌کند و هم بازی های جوان راراه می دهد. آتیلاکسی است که به خیلی از ما یاد داد زندگی یک بازی است. مردی که رنگ ها و مزه ها را می شناسد. آتیلا زندگی را بلد است. غذای خوشمزه را از غذای بدمزه تشخیص می دهد [...] این غذا فقط سیر می‌کند. آتیلا به من یاد داد نباید برای سیرکردن شکم، غذا خورد. باید برای لذت بردن، چیزی را ساخت. اینکه چقدر و چه کسانی دوستش داشته باشند، مهم نیست. مهم، لذت تجربه جدید است» این شاید یکی از دقیق ترین تعابیر درباره آتیلای سینمای ایران بود. چهره کاربلدی که وقتی خبر تلخ کوچ زودهنگام او در خبرگزاری ها پیچید، هر آن کسی که با او و نقش هایش آشنا بود، هم سوگ با ستاره و خسرو و همسرش، اندوهگین شد. مرگ آتیلا پسیانی در ۶۶ سالگی خیلی زود بود آن چنان که خودش می‌گفت: «بازنشستگی در حرفه ما، تنها با مرگ رقم می خورد.» و چه بازنشستگی ناباورانه و زودهنگامی.

نمایی از سریال «زیر تیغ»

نمایی از فیلم سینمایی «طلسم»

کوچه

کلمات فارسی با مضامین عبری!

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

فارسی صحبت می کنند اما روح جاری در کلمه به کلمه و حتی همه حروفشان عبری است. در جنگ هیبریدی، مهم ترین بخش را بر عهده دارند، تخریب باور و ایمان مردم. آن ها ادارک مردم را هدف گرفته اند. فارسی صحبت می کنند، حتی نام های فارسی دارند، اما فارسی فکر نمی کنند. فکر و رفتارشان از فرهنگ ایرانی خالی است. همین رسانه های فارسی زبان را می گویم و بی نهایت کانال و اکانت هایی که در فضای مجازی به میدان آمده اند تا با برهم زدن نظم فکری ایرانیان، نقشه دشمن را جلو ببرند.

جا به جایی جای شهید و جلاد، اولین کاری است که رندانه انجام می دهند. جای مهاجم و مدافع را عوض می کنند. همه می دانیم که دو عملیات وعده صادق، دفاعی و انتقامی بود. اول در کنسولگری ایران در دمشق مستشاران نظامی ما را ترور کردند و دوم هم در تهران، در خاکِ مقدس ایران، میهمان عالی رتبه سیاسی ما را با عملیات تروریستی، به شهادت رساندند. علنی حرمت خاک و اعتبار امنیتی وطن ما را هدف گرفتند. ما هم طبق منشور ملل متحد که دفاع از خود و خاک خود را مشروع می داند، جواب دادیم.

حالا امارسانه های فارسی زبان و عبری اندیش دارند با جا به جایی نقش ها می گویند رژیم صهیونیستی در پی انتقامِ حمله ایران به خود است! می خواهند ذخیره ذهنی مردم را با بمباران کلمات از بین ببرند. با شگردهای رسانه ای و تکنیک های جنگ شناختی، ما را به جایی برسانند که به اطلاعات و دانسته های متقنِ خود شک کنیم و در مرحله بعد ما را به جایی برسانند که دروغ های آن ها را راست بپنداریم.

دیگر خطی که با کلمات خود در ذهن مخاطب ترسیم می کنند این است که صهیونیست ها دوستان فابریک و درجه یک ایران و ایرانی هستند. مشکل از جمهوری اسلامی است که به ملتِ مظلوم یهود هجوم برده است! دعوای آن ها هم با جمهوری اسلامی است نه ایران! همه تلاششان این است که جامعه مخاطب را به دوگانگی میان جمهوری اسلامی و ایران برسانند. حال آنکه دست به ترور دراز شده صهیونیست ها تا کنون نخبگان ایرانی و دانشمندانی را به شهادت رسانده است که برای پیشرفت ایران تلاش می کردند. یک بررسی و جست وجوی ساده مشخص می کند شهدای انواع ترورهای بیولوژیک و نظامی، پیش قراولان پیشرفت علمی ایران بودند. خیلی از این دانشمندان اصلا سیاسی هم نبودند فقط به توسعه دانش می اندیشیدند، اما به دست صهیونیست ها، ترور شدند.

واقعیت این است که آن ها نه فقط با جمهوری اسلامی ایران که با جغرافیای ایران بزرگ و اقتدار رو به افزایش ایران کهن و تاریخی مشکل دارند. برای همین است که با جنگ ترکیبی و استفاده از همه ظرفیت هایشان می کوشند، نظام فکری و نظم زندگی ما را برهم زنند. این واقعیتی است که باید مورد توجه ما باشد تا نتوانند عظمت ایران و ایرانی را به چالش بکشند.

عکس روز

در حاشیه نماز جمعه دیروز، سیزدهم مهر ماه سال ۱۴۰۳ به امامت حضرت آیت ا... خامنه ای

منبع: همشهری

بیانات

دشمن یکی است، شیوه‌هایش در کشورهای مختلف، متفاوت است یک جا با جنگ روانی، یک جا با فشار اقتصادی، یک جا با بمب‌های دوتنی و یک جا با سلاح و یک جا با لبخند، این سیاست را دارند پیش می‌برند.

بخشی از بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه های نماز جمعه دیروز

کارتون شهر

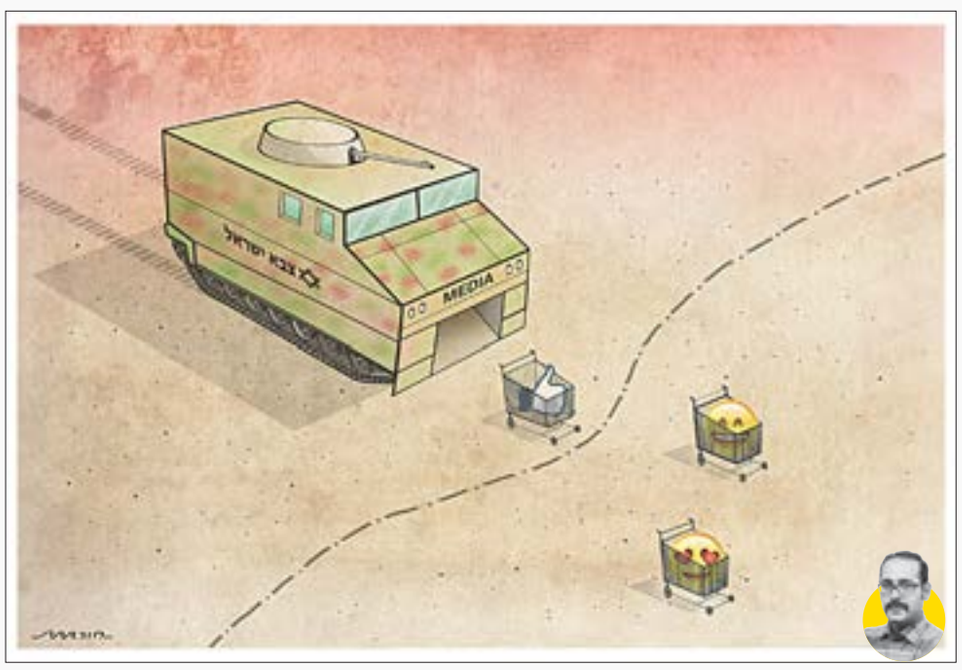

مجید ادیبی